



۸۸۸
محمد عبدالرحمن بارک
ماتریال کتب
۱۲ فروری ۱۹۹۹ء
مجولہ ۳ اپریل ۱۹۹۰ء

Mathnawī-i Yūsuf wa Zulaiḫā
Maṭnānā Nūr-i-Dīn (Abdūr-Raḥmān Jāmī)
b. 817/1414
d. 898/1492



133 leaves
nd.
Approx. middle of
Safawi period
- 1550-1570
13 pictures
8 defective
11 lines per page

بسم الله الرحمن الرحيم

کلی از در و صفت عابدیه بنیادی	دستی خرد و دست گدایی
در زمین گل عطر بر پروکن بزم	غده آن از لب آن چو نم
بنفستای نه نشیم کن شنا	دین محنت سزای بی توانا
بزم نه استایش چه کرد	میرم در اسبیا س زید کرد
بستیم سخن فرودم کنش	بقیوم خود به روزم بخش

ولی داری ز کوه سینه کج
ز کج دل ز پاره آن کج

گشادی نافه طبع در ناف	مسطر کن ز مشکم قاف تا تاناف
ز ششوم آقا را حق ز بان کن	ز علم آنا را غیر نشان کن
سخنی را خود بر انجمنی نموده است	وزان تا بجز نامی نموده است
دورین نمخانه شیرین فسان	نمی یابم نروانی زان تران
چراغان باو ها خود ندر وقتند	تبی خیار با کردند و وقتند
زینیم بختی زین بزم خای	که باشد بر نفس زان باو جای
بیا ساقی را آن شرمساری	ز ما درویش آرا نیجی داری
<p>اقتضای دادم بنام آیت الله العظمی میرزا محمد باقر انصاری</p> <p>یک نم است و دفتر مدون سپهر از آیات کمالی است رقم</p>	
بنام آنکه ناش حرز جانهاست	تویش در هر سخن زبانهاست
زبان در کلام نام او یافت	نم از سر چه انعام او یافت

خرد را ذوق نموده و مبداء روی	هزاران نطقه با یک جوی
بلی آموزی را شانه رده	زندان شانه را در اندازد
تعالی الله زحق قیوم دادانا	توانای ده عمر ناتوانا
تغفرا بحق از روز از انجم	زمین را زیب انجم ده بهرم
مرتب ساز ستغف حرمه دایر	فراز از چار دیوار عناصر
بنای غنچه گل را نافته پیوند	ز گل بر شاخ گلبن حلی بنود
قصب باف عروسان بهار	قیام آموز سر و جو بیاری
بلندی بخش هر سبب بلندی	به پستی افکن هر خود پندی
آنگاه آموز زندان قد آخرا	بطاعت گمراهان ریاضا

انیس خلوت شب زنده داران

رفیق روز در محنت گزاران

<p> کند ز تو سخن ز آب یابی کند ز شمشیر ز آتش ز بهر تنی سخن ز آتش که از حدی برون در کفر آید خنده در غمست ناپوشان که دست و چینی و پستی اگر صد پوی پای و هم وادار بکش در توبه و پستی تو تاملی دوست و غم بشن آن با بگوشت را آب قلب در راه او بی دست </p>	<p> شکر لطف او بر کباری نه کان بود او با دشمنانی ز کاش زینگر کام شکر فانی وجودش کن ز تو زبان افانی که از خورشید فضا دارد بنان بجای زان منت هستی زان ز پیام آسمان تا مرکز خاک فرود آید با لاشتهاریم میرا از آتش از غمی و خنده بی پیشش برون و چندین خرد در خسته او شسته </p>
--	--

اگر بخت لطف بر تو بود
چو خیزد غم منست بستر جلا
ملک سرمنده از او آن تو
بمان بستر که با چشم سبزه
ز بود خود فراموشی که این

سوز ز غم ماه معجزه زوری
بود که بارگاه شاه زارش
ملک چشمه این قدر کرد آن
کین بخت از کف بوسه که
بگشاید از تو تا موی ششم

ترتیب و دلایل استت و حجب عالی معانی و ترفیب

در آینه در آن در نمودن

حالاتی در پس مخاخ مجازی
توی آن دست زور و زنج
پیر اذیان آسپان یکباره کشی
پیشانی بی پر ز امیر پیش خا

کمی مانند طغیان تا کبابی
که بودت آسپان بر و نه ازین
پرد و تان حجب این در آینه
په ناکس که ایوان اخلاک

برای نور بر عالم فشانان	بیس در قفس ازرق طیلان
به مقصد راه فیروز ز گرفتار	بهم دور شبها روزی گرفتار
بر چو مان ارادت گشته تامل	و یک به یک چو گوی از جنبش خاک
یکه در غرب کشتی شرق برده	یکه از غرب رود در شرق برده
یکه شب را شده هنگام افروز	شده رزم از یکی هنگام روز
یکه سر رشته دولت گسسته	یکه حرف سعادت نقش لسته
زین جنبش ندانند آریدن	چنان گزند در منزل بریدن
میان راه دو یار اسودن	زرب را هفت و فرسودن
همه تن روشن در گردانند	چو دانند کس چندین در چکانند
ولیکن آفتبندی را نشایند	بهر دو آتاز لکشی می نمایند
بهر یک روی پنداری آری	عنان تا کی دست شک سپاری

خلیق آسادر ملک لعین زن

توانے لاجب الاغلین زن

کم هر دم ترف ہر شکی کن

رخ و چہت وہی ہر کے کن

کے دان و یکے بین و یکے گوی

کے خواہ و کھوان و یکے جوی

زہر ذرہ بد و روئے وراہیت

بر اثبات وجود او گواہیت

بود نقش دل ہر ہوشمندی

کہ باید لغتہما القندی

بلوچی گزیراں حرف پیدا است

نیاید بے قلم زن یہ الفراست

دریں دیر اندر تنواں یافت

بیرون از قالب نیوسرشتی

نخست از ملک انشتان نو

کہ آن راست دانے شرفت

ز لوح خشت چون ہیں حرف

ز حال خشت زن خانہ نمان

بر عالم ایں ہمہ معنوع ظاہر

بر صانع چون نہ مشغول خاطر

<p> چنانچه بدی کار زنده کار کرده و بی استیگان کن کار کرده بد و از این راهی ز روت </p>	<p> چنانچه بدی کار زنده کار کرده بد و از این راهی ز روت </p>
<p> است بر آتشین با طاعت به سید عالم علیه السلام صلوات </p>	
<p> مدافعت آنرا کسی در بوم خست از تب با دامت در ضعف آنرا می توانی دستاوری بهار روشن کنی میان یکت به تکلیف کردم ره آنرا مو بهینا کم سپردم تو که نشستی ز دستور رعایت </p>	<p> ز بیم نیستی اگر از دور بوم بقید اب و کلایت گزیدی ز آوازی به لای بیست با هر و منی سر روی عیاشی کنی از آوازه که تو شرط کردم با ز تو و نهیاشتر دادم نوشیدی ز ما ناز و هدایت </p>